بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 13 اردیبهشت 1396.

بحث ما سر این بود که اگر ما اخبار من بلغ را شامل موارد بلوغ کراهت بدانیم آیا اخبار من بلغ بر استحباب ترک دلالت می کند یا کراهت الفعل؟ خب در جلسه قبل در مورد این مطلب صحبت هایی کردیم. یک بحث کلی در اینجا وجود دارد آن این است که اصلا بین استحباب ترک و کراهت الفعل چه فرقی وجود دارد. آیا بین این دو تا ملازمه ای هست یا خیر؟ مشابه این بحث در بحث ضد مطرح است. در بحث ضد عام این بحث هست که امر به شیء آیا مقتضی نهی از ضد عام هست یا خیر. بین امربه شیء و نهی از ضد عام ملازمه عقلیه برقرار هست یا خیر؟ آنجا به نظر می رسد که این بحث یک مقداری تا حدود گرفتار مشکل خلط اصطلاح و خلط لفظ شده است. چون کلمه امر و نهی مراحل مختلفی دارند. امر و نهی یکی خود امر و نهی که به اعتبار یک اعتبار یعنی اعتبار قانونی ملاحظه می شود و یک موقعی امر به اعتبار اینکه جعل ما یمکن ان یکون داعیا به این اعتبار. یک موقعی امر می گوییم آن طلبی است که ناشی از مصلحت است. نهی طلبی است که ناشی از مفسده است. بحث ملاکات را هم در اسم گذاری به امر و نهی در بحث دخالت می دهیم. یک موقعی می گوییم امر آن طلبی هست که ناشی از محبّت و محبّـت نهی آن طلبی است که ناشی از مبغوضیت است. بحث محبّت و مبغوضیت را پایش را وسط می کشیم. خب این جور تصوراتی که در مورد امر و نهی ما در تعریف اصلا امر و نهی داریم بیشتر جنبه تعریفی دارد در اینکه آیا امر به شیء ملازم با نهی از شیء هست یا نیست دخالت دارد. اگر ما صرف امر و نهی را یک اعتبار بدانیم. امر یعنی اعتبار طلب الفعل و نهی یعنی طلب الترک یا امر یعنی هیئت دال بر مثلا بعث و نهی یعنی هیئت دال بر زجر. به معنای یک اعتباری که مفادش بعث است یا زجر است. فقط نفس اعتبار را در نظر بگیریم. اعتبار یک امر ذهنی هست یعنی امری است که با صور ذهنیه سر و کار دارد. اعتبار فعل، بعث به فعل به عنوان یک اعتبار، جعل وجوب فعل با جعل حرمت ترک دو اعتبار مختلف هستند. ملازمه هم با هم ندارند. اصلا نفس اعتبار منهای همه امور دیگری که هست آن را در نظر بگیریم. همچنین اگر ما بگوییم که امر طلب ناشی از مصلحت بالفعل هست و نهی طلب ناشی از مفسده در فعل هست. اگر این را بگیریم باز هم امر به یک شیء با نهی از ضد آن هیچگونه ملازمه ای ندارد. ولی اگر از این مرتبه اعتبار بماهو اعتبار غمض عین کنیم. آن ملاکات را هم دخیل ندانیم. بگوییم امر جعل ما یمکن ان یکون داعیا است. و نهی جعل ما یمکن ان یکون زاجرا است. حقیقت امر به آن داعویت و باعثیتش است. و حقیقت نهی به آن زاجریت و مانعیتش است. اگر این جوری تصویر کنیم امر به شیء، عین نهی از ضد است. اصلا یکی هستند. چطور؟ چون باعث به فعل حقیقتا زاجر از ترک است. چون فعل خارجی با ترک الترک عین هم هستند در عالم خارج. چون واقعش این است که ترک که هویتی در عالم خارج ندارد. اگر ما می گوییم طلب الترک، حقیقت طلب الترک یعنی اینکه از فعل دور کردن. ترک که در عالم خارج ما نمی خواهیم ترک تحقق پیا کند. ترک که خارجیت ندارد.

سؤآل:

پاسخ: ترک که هویت ندارد. بحث نقیضین هست. بحث این است که ترک الترک ولو در عالم ذهن با فعل دو تا تصویر ذهنی دارند ولی ما به ازای خارجی آنها یکی است. علتش این است که اصلا ترک ما به ازای خارجی ندارد.

سؤال:

پاسخ: به آن فعل کاری نداریم خود ترک را کار داریم. بنابر این اگر ما می گوییم که باعث به فعل، این زاجر از ترک الفعل است. از آن طرف زاجر از فعل باعث به ترک است. نهی از فعل، عین دعوت به ترک است. کما اینکه دعوت به فعل عین زجر از ترک است. چون واقعش عرض کردم ترک که خودش هویتی ندارد. اصلا اگر ما می گوییم که ما نسبت به ترک دعوت می کنیم دعوت به ترک در واقع زجر از فعل است. اگر ما می گوییم نسبت به ترک زجر از ترک می کنیم زجر از ترک یعنی می خواهیم فعل ایجاد شود. چیزی اینها در عالم واقع

وقتی فعل و ترک الترک یک شیء داشت، داعی به فعل که مرحله علت فعل است. داعی فعل و زاجر از ترک هم عین هم هستند. از آن طرف جعل ما یمکن ان یکون داعیا الی الفعل عین جعل ما یمکن ان یکون زاجرا الی الترک است. چون داعی به فعل عین زاجر از ترک است جعل ما یمکن ان یکون داعیا الی الفعل هم عین جعل ما یمکن ان یکون اجرا الی الترک است.

سؤال:

پاسخ: یعنی تفنن در تعبیر یعنی واقعیتش را که در نظر بگیریم واقعیتش یکی است. چیزی که این می خواهد ایجاد کند. بله تصویر ذهنی و صورت ذهنیه ای که نسبت به فعل است با ترک الترک متفاوت است. ولی ما به ازای خارجی اینها یکی است. بنابر این ما به ازای خارجی داعی به فعل و زاجر از ترک یکی است. این است که به نظر می رسد که این بحث را اصلا اگر در مرتبه حقیقت امر و نهی که به نظر ما حقیقت امر و نهی به همین داعی به فعل و زاجر از ترک بر می گردد در آن مرحله دنبال کنیم این بحث اصلا لغو است. اینکه امر دال بر استحباب الترک است یا کراهت الفعل است کراهت الفعل و استحاب ترک عین هم هستند و هیچ با هم فرق ندارند که این بحث ها پیش بیاید. اگر در بحث جنبه ملاکات را دخالت دادیم و یک جنبه استظهاری را وارد بحث کردیم. به این معنا که اگر به یک شیئی امر کنیم، ظاهر این امر این است که مأمور به ما مصلحت دارد. اگر به شیئی نهی کنیم ظاهر آن این است که مروی عنه ما مفسده دارد. بحث را به اینجا برگردانیم که یک نوع استظهار عرفی از صیغه امر و صیغه نهی یا ماده امر و ماده نهی و امثال اینها، اگر بحث را به این سمت و سو بردیم، همان بحثی که در جلسات قبل مطرح بود. که ما در چند مرحله اینجا اشکال داریم. اولا اصل این مطلب این شکلی نیست. یعنی اگر هم باشد، به عنوان یک قاعده عام نیست. یک قاعده قالبی هست اگر به فرض بپذیریم. این یک مرحله. مرحله دوم اینکه اگر اصل این مطلب را هم بپذیریم در جایی هست که متعلق امر و نهی فعل باشد. اما جایی که متعلقشان ترک باشد بحث ها پیش نمی آید با توضیحاتی که جلسه قبل دادم. و اشکال سوم هم همان اشکال بود که اگر باز همه این حرفها را بزنیم در حکم واقعی نسبت به حکم ظاهری همچین استظهاری نمی شود

سؤال:

پاسخ: عرض کردم یک بحث این است که آن باعثیت و زاجریت را در نظر بگیرید آنها عین هم هستند. یک بحث استظهار هست. ما می گوییم استظهار نمی شود کرد از اینکه امر به شیئ شده است اینکه آیا این به خاطر مصلحت در فعل بوده است یا به خاطر مفسده در ترک بوده است. همه چیزهایش ممکن است. با آن توضیحاتی که در جلسه قبل از قول آقای حائری گفتیم

سؤال:

پاسخ: هیچ اشکالی ندارد به تعبیر دیگر اینکه شارع مقدس بگوید صلّ یا بگوید لا تترک الصلوه. فرقی ندارند. بله یک مطلبی را حاج آقا می گفتند آقایان عقیده شان این است و خودشان هم ملتزم به آن بودند آن این است که می فرمودند کراهت الشیء با استحباب مؤکد ترک با هم دیگه هم تراز هستند. اگر یک همچین استظهاری ما بخواهیم بکنیم حالا من خیلی نمی خواهم بحث های استظهاری کنم، اینکه بگوییم اگر جایی صیغه نهی به کار برده شود یک نوع تشدیدی در صیغه نهی هست که در صیغه امر آن نیست. آن ممکن است من خیلی تتبع و جستجو نکردم

سؤآل:

پاسخ: بحث کلی می خواهم بحث اینجا نمی خواهم حالا تطبیق ما نحن فیه نیست. ما نحن فیه بحث این است که اصلا استحباب الفعل را این دلالت می کند یا کراهت الترک؟ بحث ما این بود که این دو تا مثل هم هستند و فرقی ندراند. بحث این است که اگر ما یک همچین تفاوتی قرار دهیم بگوییم کراهت در واقع یعنی جایی که ترک شیء مستحب مؤکد باشد. کراهت در آن یک نوع تشدید طلبی هست که در شیء نیست. یک موقعی این جوری تصویر می کنیم. حالا آیا اینکه این مطلب درست است یا نیست من خیلی این مطلب واضح نیست.

اصل کراهت اصل اینکه اگر گفتند یطلق فلان چیز، در جایی کلمه یطلق به کار برده می شود که شارع مقدس نسبت به ترک طلب شهید دارد. ادعا این است. حالا آیا این درست هست یا نیست به نظر من نیاز به تتبع دارد که آیا همچین استظهاری می شود کرد یا خیر. من نفیا و اثباتا خیلی در موردش نمی خواهم اظهار نظر کنم. ولی غرضم یک نکته دیگر است در این بحث. این که اگر ما بحث را به این شکل قرار دهیم که مثلا استظهار کراهت به این شکل مطرح کنیم. ممکن است ما شبیه همین را هم در جایی که امر و نهی به نحو الزامی باشد بگوییم. بگوییم امر به شیء یعنی وجوب شیء. ولی نهی از ترک شیء وجوب شدید شیء است. مثلا بین صلّ با لا تترک الصلوه فرق بگذاریم. بگوییم صلّ ظهورش در وجوب کأنه از ظهور لا تترک الصلوه پایین تر هست. حالا آیا واقعا مطلب به این شکل هست یا نیست نمی دانم. نکته ای که اینجا می خواهم بیشتر از همه روی آن تکیه کنم آن این است که با فرض پذیرش همه این استظهارات، این استظهارات یک چیزهای نوعیه و غالبیه است. و ویژگی های مورد دخالت دارد در ینکه این استظهار واقعا در مورد خاص وجود داشته باشد یا خیر. بنابر این در ما نحن فیه، آن چیزی که برای این استظهار اهمیت دارد ویژگی های مورد است. ویژگی های مورد همان بحث هایی بود که در جلسات قبل متعرضش شدیم. آن این است که آیا عرفا و ارتکاز عقلایی در مورد احادیث من بلغ، یک ملاک نفسی می فهمد یا به اعتبار ملاک همان حسن انقیاد می فهمد یا به ملاک آن احکام من مناطات واقیه ای که محرکیتشان ناقص است و شارع می خواهد با این جعل ثواب محرکیت آن ملاکات واقعیه را تشدید کند آن بحث هایی که در جلسه قبل مطرح کردیم آن بحث ها دخالت پیدا می کند و تأثیر پیدا می کند در نحوه استظهار. یعنی اگر ما ابتدائا از حدیث من بلغ ممکن است استظهار استحباب می کردیم. ولی اگر ما گفتیم که از آن طرف ظاهر حدیث من بلغ این است که می خواهد آن ملاکات واقعیه را محرکیتش را تشدید کند. چون در موارد بلوغ الکراهه آن ملاک واقعی محتمل مفسده است. بنابر این ما می فهمیم که برای شارع آن مفسده مهم بوده است. طلب ناشی از مفسده باعث شارع برای این طلب، تأمین آن مفسده ترک بوده است. اگر این باشد و اسم این را هم ما کراهت بگذاریم عرض کردم بحث لفظی هم در این بحث هست. اسم این کراهت را هم بگوییم که آن طلب ضعیف ناشی از مفسده. در قبال حرمت که طلب اکید است کراهت طلب مرتبه ضعیفه طلب ناشی از مفسده است. اگر این جوری کراهت را معنا کنیم به نظر می رسد که احادیث من بلغ دال بر کراهت الترک است. به خاطر آن با آن مقدماتی که گفتم که بگوییم ظاهر این دلیل این است که حدیث من بلغ می خواهد آن ملاکات واقعی به آن رسیده شود. مناط حدیث من بلغ به سبک حکم ظاهری است که خودش مناط مستقل ندارد. برای تأمین مناطات حکم واقعیه است.

سؤال:

پاسخ: ما می گفتیم اگر مصلحت و مفسده ملاک باشد اصلا به هم ربطی ندارند. بحثی که ما می گفیتم بحث این بود که اگر آن مصلحت و مفسده را ارتباطش را با این جعل ما یمکن ان یکون داعیا قطع کردیم. خود جعل ما یمکن ان یکون داعیا ما می گفتیم جعل ما یمکن ان یکون داعیا الی الفعل عین جمع ما یمکن ان یکون زاجرا عن الترک است.

سؤال:

پاسخ: مصلحت فعل ربطی به مفسده ترک ندارد که. البته با توضیحی که اصلا مفسده در ترک چطور می شود معنا کرد. یا مصلحت در ترک چطوری می شود معنا کرد. توضیحی که از آقای حائری نقل کردم داشته باشید که آن هم به یک معنا بازگشت می کند مصلحت در ترک اگر ما می گوییم یعنی مصلحت فعل ملازم هست که این ترک مانع از تحقق مصلحت در فعل ملازم می شود. با توضیحاتی که در کلام آقای حائری وجود داشت که حالا نمی خواهم آن را تکرار کنم. غرضم این است که با آن توضیحات مصلحت در فعل با مفسده در ترک هیچگونه ملازمه ندارد. ولی داعی به فعل عین زاجر از ترک است. اینها بستگی به این دارد که ما بحث را به چه مرتبه ای ببریم

سؤال:

پاسخ: اصلا ملازمه هم ندارد. نه تنها عینیت نیست ملازمه ندارد. بنابر این بحث ما این است که ملازمه در هیچ مرحله ای نیست. ملازمه نیست عینیت است. ما می گوییم ملازمه اصلا در کار نیست. در بعضی جاها اصلا ملازمه نیست در بعضی جاها عینیت است. یعنی مراتب مختلف شیئی که در نظر می گیریم فرق دارد. جنبه استظهاری قضیه را هم پایش را وسط بکشیم، استظهارات همان بحث هایی که در جلسه قبل در مورد استظهار عرض کردیم آن مسائل هست که اولا ما اصل استظهار را قبول نداریم و ثانیا استظهار در جایی است که متعلق ما فعل باشد نه اینکه ترک باشد. ثالثا استظهار در جایی هست که فعل خلاصه حکم واقعی باشد نه حکم ظاهری. حکم ظاهری استظهار نمی شود و به طور کلی یک اشکال چهارم که نسبت به تمام این مراحل است آن این است که همان اشکالی که امروز اشاره کردم آن این است که این استظهار دائمی نیست. استظهار اگر هم باشد یک استظهار غالبی است و این استظهار غالبی خصوصیات مورد در آن دخالت دارد و در مورد حدیث من بلغ این را بگوییم ظهور دارد دلیل در این که می خواهد شارع ملاک جدیدی را ایجاد کند. نفس بلوغ الثواب منشأ تحقق یک مناط جدید می شود این واضح نیست. اگر نگوییم ظاهر دلیل جنبه طریقیت دارد و ظاهرش این است که می خواهد ملاک حکم واقعی را محرکیتش را تشدید کند، استظهار این طرف را هم نمی شود کرد. بنابر این نتیجه این بحث این است که ما نمی توانیم استحباب ترک را بگوییم روایات دال است. این روایات دال بر کراهت الفعل است. اگر کراهت الفعل را طلب ناشی از مفسده بگیریم. لا اقل این مطلب احتمالش کاملا جدی است. البته همه این بحث ها با پذیرش اصل این مطلب هست که این روایت در مقام باعثیت و زاجریت و این حرف ها هست. و الا ما هم اصل این بحث ها را قبول نداشتیم. روایت تنها یک وعد بر ثواب بر یک شیئی هست که داعی آن غیر داعی موجود در این روایت است. علت تامه برای داعی آن ثواب واقعی است و امثال اینها.

سؤآل:

پاسخ: ارشاد به حکم عقل نیست. حکم عقل وعد به ثواب را به دنبال ندارد. روایت وعد به ثواب است اصلا حکم عقلی هم اینجا وجود ندارد. حکم عقل ما در مورد اینکه در موارد انقیاد، عقل حکم می کند به اینکه موارد انقیاد شارع حتما باید ثواب بدهد همچین چیزی هم وجود ندارد. اگر ما استحقاق عقوبت را بگوییم عقل عقوبت را مستحق هست که همین جور هم هست ثواب تفضلی است. کلا ثواب تفضلی است حتی در موارد اطاعت هم چه اطاعت بر واجبات و چه اطاعت بر مستحبات همه آنها تفضلی است. اطاعت بر انقیاد ثواب بر انقیاد هم آن هم تفضلی است. همه اینها از باب تفضل است و بستگی دارد که

بله وعد به ثواب باعث می شود که ما یقین کنیم که حتما این وعد تحقق می یابد. چون خلف وعد عقلا قبیح است. آن یک بحث دیگر است. چون وعده تفضّل داده شده است، این تخلّف از وعده قبیح است ما می فهمیم که حتما این وعده تحقق خواهد یافت. می گویم روی مبانی ما این بحث ها اصلا پیش نمی آید. البته این مرحله دوم پیش نمی آید مرحله قبل که بحث می کردیم آیا موارد بلوغ کراهت را شامل می شود یا خیر آن هست. بحث این بود که آیا وعد به ثواب در موارد بلوغ کراهت هم هست یا نیست. مرحله اول این بود که این روایت موارد بلوغ کراهت را شامل می شود یا خیر. روی همه مبانی این بحث را می شود مطرح کرد حتی در مبانی ای که ما داشتیم. عقیده ما این بود که اولا موارد کراهت را بلوغ کراهت را معلوم نیست شامل شود خیلی روشن نیست بنا بر اینکه عرض کنم این روایت چون در مقام آن اشکالاتی که مطرح می کردیم که در جلسات قبل بحثش را کردیم که اگر صرفا چون روی مبنای ما در واقع ما می خواستیم بگوییم شارع مقدس اینجا وعد داده است نسبت به ثواب دادن. ما آن مقداری که از این روایت استفاده می شود این است که در موارد فعل شارع وعد داده است. از وعد در موارد فعل بالملازمه وعد در موارد مکروه استفاده نمی شود. مگر همان بحثی که القای خصوصیتی که مرحوم شهید صدر مطرح کرده بودند. عین همان بحث ها روی مبنای ما هم می شود تکرار شود. آن مرحله اول بحث خیلی تفاوتی بین مبانی مختلف ندارد.

سؤال:

پاسخ: قدر متیقنش در موارد بلوغ الاستحباب است. خب این بحث تمام. مرحله سوم بحث این است که اگر در جایی دو تا روایت باشد

سؤآل:

پاسخ: ما که اصلا می گفتیم که این در مقام محرکیت شیء نیست. چون در مقام محرکیّـت این شیء نیست نمی توانیم بگوییم جنبه طریقیت دارد. آن استظهاری که ما می کردیم برای طریقیت می گفتیم شارع مقدس برایش فرق ندارد مستحبات واقعیه با مکروهات واقعیه. همچنان که نسبت به مستحبات اهتمام دارد، نسبت به مکروهات هم اهتمام دارد. این فرع این است که این روایت در مقام بیان این است که این مستحبات و مکروهات، باعثیت آن را می خواهد بیان کند. مگر حالا این طوری بگوییم که ولو این روایت در مقام محرکیّت هم نباشد آن نکته ای که باعث می شود که شارع ثواب دهد حب آن شیء واقعی است. بنابر این همچنان که شارع مقدس نسبت به

سؤآل:

پاسخ: نه بحث من این است که علتی که شارع مقدس موارد شکوک الاستحباب را ثواب داده است به خاطر حب مستحب واقعی است. ممکن است بگوییم این نکته باعث می شود که عرفا می گویند که شارع همچنان که مستحب واقعی را حب دارد نسبت به مکروه واقعی هم بغض دارد. و این اقتضا می کند که شارع مقدس نسبت به مکروه واقعی هم ثواب تعیین کرده باشد و امثال اینها. یا اگر ما بگوییم تمام العله اش همان محبت و بغض هست همین جور است. ولی اگر احتمال می دهیم که نکات دیگری در بحث وجود داشته باشد مثل اماریت و غلبه مصادفت با واقع و جلوگیری از مثل توسوس و آن بحث هایی که مطرح کردیم آن باز هم اینجا پیش می آید. بنابر این نتجه این بحث این می شود که خیلی تفاوت بین مبنای ما و مبنایی که قوم دارند در مرحله اول بحث نیست. در مرحله دوم بحث که اصلا در مبنای ما نمی آیند چون مرحله دوم بحث این است که می خواهند استحباب را ثابت کنند یا کراهت الترک را. ما اصلا می گوییم که هیچ یک از اینها را استحباب ترک یا کراهت فعل را ما می گفتیم اصلا هیچ کدام از اینها را اثبات نمی کند که ما بحث را پیش بکشیم. یک چیزی فراموش کردم بگویم در آن بحث سابق که شق شقوق می کردم یک شق آن را فراموش کردم که بگویم. امر به شیء اینکه گفتیم مقتضی نهی از ضد هست یا نیست گفتیم اگر امر را اصل اعتبار بگیریم، اعتبار صرفه امر به شیء و نهی ضد هیچ گونه ملازمه ای ندارد. اگر اعتبار ناشی از مصلحت و مفسده بدانیم، آن هم ملازمه ندارد. اما اگر جعل ما یمکن ان یکون داعیا بگیریم امر را جعل ما یمکن ان یکون داعیا الی الفعل عین جعل ما یمکن ان یکون زاجرا عن الترک است. یک احتمال چهارمی هم مطرح کرده بودیم که امر طلب ناشی از محبت المتعلق باشد حب المتعلق باشد و نهی طلب ناشی از بغض المتعلق باشد. آن حکمش چیست؟ واقعش این است که حب و بغض دو گونه می شود تصویر کرد. یکی حب به اعتبار آن مقام باعثیت و زاجریت است. یک چیزی را که من دوست دارم یعنی می خواهم انجام شود. بغض دارم یک چیزی اینکه می خواهم ترک شود. حب یک موقعی ناشی از، یعنی انتزاع می شود از مرحله باعثیت و زاجریت. یک موقعی حب انتزاع می شود از مرحله مفسده و مصلحت. حب به چیزی دارم که مصلحت من نسبت به اوست. بغض به چیزی دارم که مفسده من نسبت به اوست. بنابر این بحث محبت و حب و بغض برگشت به صور قبلی می کند.

سؤال:

پاسخ: حب را چه معنا می کنیم. آخه حب یک موقعی ما می گوییم محبت ناشی از آن داعی یا زاجر. یک موقعی این است. علتش هم یک نکته ای من عرض کنم ببینید حب و بغض گاهی اوقات به شیء محقق تعلق می گیرد. من این لیوان را دوست دارم. در فرضی که لیوان وجود دارد. یک موقعی ایجاد لیوان را دوست دارم. یک موقعی متعلق حب خود این شیء است. این لیوان را چرا دوست دارم چون مصلحت من در آن است. ولی ایجاد کردن او ممکن است دوست نداشته باشم چرا چون موجود است. یک شیئی که تحقق خارجی دارد آن شیء محقق خارجی حبّ به او تعلق می گیرد ولی نه حب ایجادش. باید موجود نباشد تا حب ایجادش

اینجا هم ما در واقع حب وبغض را که در نظر می گیریم یک موقعی حب و بغض را نسبت به خود آن شیء خارجی در نظر می گیریم به اعتبار اینکه یک چیی است که متعلق مصلحت و مفسده است. حالا چه من بتوانم آن را استیفا کنم چه نتوانم چه قدرت داشته باشم چه نداشته باشم. حب به شیء نه حب به ایجاد شیء. اگر حب به شیء در نظر بگیریم به اعتبار مصلحت و مفسده است. ولی حب به ایجاد الشیء باشد یا اعدام الشیء باشد به اعتبار مرحله باعثیت و زاجریت است.

سؤال:

پاسخ: ولو به خاطر آن حب به شیء. ولی بحث این است که گاهی اوقات آن مصلحت و مفسده ما جنبه مصلحت و مفسده بودنش را در نظر می گیریم گاهی اوقات نه از آن جهت مصلحت و مفسده آن را قطع می کنیم. حب به شیء را فقط می گوییم حب به شیء یعنی محبت دارم که این را ایجاد کنم. اگر آن جنبه مصلحت و مفسده را در حب پایش را وسط بکشیم داخل در آن قسم مصلحت و مفسده می شود که هیچگونه ملازمه ای ندارد. اگر آن را نکشیدیم وسط و بگوییم حب یعنی محبت ایجاد شیء. محبت ایجاد شیء با بغض نسبت به اعدام شیء یکی است. یعنی اگر جنبه مصلحت و مفسده را پایش را وسط نکشیدیم یعنی در واقع می خواهم عرض کنم که بحث حب بازگشت میکنم به آن مراحل قبلی.

سؤال:

پاسخ: نه اصلا. بحث ما این است که ما به آن کار نداریم اصلا. یک موقعی حب را ما می گوییم اینکه من می خواهم این شیء ایجاد شود حالا منشأ آن هرچه می خواهد باشد. حالا این را گفتید این مطلب را هم اینجا اشاره کنم آن این است که یکی از بحث هایی که در این بحث خیلی چیز نشده است آن این است که در این بحث ها همه این بحث هایی که مطرح شده است به اعتبار مصلحت در متعلق در نظر گرفته شده است. در حالی که یک سری چیزهای مصلحت در نفس حکم هم می تواند دخالت داشته باشد.

سؤآل:

پاسخ: بله هر دو جهت هم دخالت دارد. این نکته ای است که این را من انشاء الله شنبه در موردش توضیح بیشتر می دهم. دیگر بحث تقریبا تمام است می رویم بحث جایی که یک توضیحی در مورد همین تأثیر مصلحت در حکم در این بحث را شنبه توضیح می دهم بعد می رویم وارد بحث بعد می شویم. بحث بعدی ما این است که اگر یک روایتی دال بر استحباب وارد شد و یک روایتی دال بر کراهت الشیء وارد شود. بنابر اینکه بلوغ الکراهه آن هم داخل در این.

سؤآل

پاسخ: نه به آن بحث وابسته نیست. نسبت به روایتی که استحباب فعل را دلالت می کند آیا می توانیم ما احادیث من بلغ را در استحبابی که بلوغ الکراهت هم در موردش هست جاری کنیم یا نمی توانیم.

دو تا روایت داریم. مثال زدم بحث نوروز. تعید به نوروز در روایت معلی بن خنیث مستحب شمرده شده است از روایت مرسله مناقب ابن شهرآشوب شاید ممکن است ما بگوییم که کراهت التأید یا حرمت الچیز استفاده می شود.

سؤآل:

پاسخ: روایت داریم بله. آیا احادیث من بلغ روایت مستحبی که در کنارش روایت دال بر کراهت الشیء یا حرمت الشیء را شامل می شود یا خیر. این مرحل سوم بحث ما است که شنبه در موردش بحث می کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد